

# قدرت های منهدم کننده ی افسار گسیخته (بخش دوم)

سه‌شنبه ۱۱ آبان ۱۳۸۹ - ۲ نوامبر ۲۰۱۰ \*  
برگردان ناهید جعفرپور  
بررسی مقام پرولتاریا در روند تولید، اشکال ظهور طبقه و خودآگاهی طبقاتی اش

## از سلسله بحث های چپ آلمان

توضیح مترجم: در حال حاضر چه در حزب چپ و چه در حزب کمونیست آلمان بحث های عمیقی در جریان است. اکهارد لیبرمن، مانوئل کلنر، برنر کوئنیتز، زیگفرد کرتزشر، آنتون لاتزو، میشائیل معده، هربرت مونشو، روبرت زیگوالد، یوآخیم تراپوت و اینگو واگنر بعنوان نویسندگان مارکسیست در باره بخش های متفاوت سیاسی نظرات خویش را در یک مجموعه یادداشت های سیاسی مشترک بیرون داده اند. روزنامه دنیای جوان (یونگه ولت) بخش هایی از این یادداشت های سیاسی و بحث ها را علنی نموده است که در زیر به فارسی برگردانده می شود.

## باندبازی آشکار و علنی

در مجموع: بدیهی است توسعه شیوه تولید سرمایه داری به نقطه ای رسیده است که انباشت سرمایه را همواره بشدت و بر علیه منافع کارگران و همچنین بر علیه منافع گروه های بزرگی از اقشار میانی ورفاه اجتماعی و حقوق ملیت ها به پیش می برد.

دفاع از منافع کارگران بدون اما و اگر، تقویت انترناسیونالیسم سوسیالیستی، سیستم - مالکیت - مسئله قدرت، مجدداً به شکلی نو در مرکز توجه عملکردهای سوسیالیستی قرار گرفته اند. ما در برابر عصر جدی ای از بحران های اقتصادی و سیاست مالی، مبارزات طبقاتی سخت و جنگ های جدید قرار گرفته ایم.

سرمایه داری و جنگ با یکدیگر در یک وحدت بسر می برند. سرمایه داری جنگ را در خود حمل می کند. درست بمانند ابر که باران را در خود حمل می کند. امپریالیسم امروز بیشتر از هر چیزی بروابستگی اقتصادی وقروض متکی است. در بخش دوم پیش نویس برنامه چپ آلمان آمده است که جنگ های امپریالیستی از میان مبارزات برای گرفتن قدرت استراتژیک سیاست جغرافیائی، و برای گرفتن رهبریت اقتصادی،

سیاسی و فرهنگی بر می خیزند.

شکل گیری بازار جهانی قرن‌ها است که با جنگ‌های برای شکل‌گیری منوکل‌های تجاری، برای پایگاه‌ها، برای مستعمره‌ها و برای به بردگی کشاندن انسان‌ها و همچنین برای هژمونی نظامی در اروپا همراه بوده است. دقیقاً 100 سال پیش مرحله انتقالی سرمایه‌داری منوکل‌ی صلح‌جو به امپریالیسم بشدت جنگ طلب انجام پذیرفت. (لنین)

در آغاز قرن بیستم بشریت اولین جنگ جهانی اول را تجربه نمود؛ بر سر نفوذ جهانی و بر سر تقسیم جدید جهان میان کشورهای قدرتمند امپریالیستی.

آلمان هیتلری و ژاپن جنگ دوم جهانی را بعنوان جنگی برای نابودی شوروی و رهبریت بر جهان آغاز نمودند. اتحاد نظامی شوروی و آمریکا و انگلیس و فرانسه این نقشه‌ها را به هم زد.

بعد از جنگ جهانی دوم "پاکس آمریکانا" با بیشماری از جنگ‌های منطقه‌ای تحت رهبری آمریکا بر علیه تغییرات انقلابی جهانی دیگر آغاز گشت؛ با جنگ بر علیه جنبش پارتیزانی در یونان، جنگ کره، جنگ ویتنام و جنگ‌های بر علیه کوبا و نیکاراگوئه.

سیستم عملیات نظامی جهانی با یک رقابت تسلیحاتی افراطی همراه شد. در کشورهای اصلی امپریالیستی مجموعه صنایع نظامی قدرتمندی بعنوان بخش مهم ساختار قدرتی شکل گرفتند.

بعد از فروپاشی شوروی و انحلال خودبخودی پیمان ورشو یک سناریوی جدید از رهبریت جنگی امپریالیستی و گسترش آن شکل گرفت. در خط مقدم این جنگ‌ها، جنگ‌های مشخصی برای از بین بردن فاکتورهای مزاحم منطقه‌ای و دسترسی بر ذخایر مهم جهان برای برآوردن منافع مشترک کشورهای اصلی امپریالیستی تحت رهبری آمریکا قرار گرفت.

اولین و دومین جنگ خلیج، جنگ ناتو بر علیه یوگسلاوی و جنگ افغانستان نشان‌دهنده طریقه پیش‌برد سیاسی این جنگ‌ها است. به این مفهوم که جنگ‌های مدرن مشروع و از همه مهمتر بنام دفاع از حقوق بشر ضروری نامیده می‌شوند. برخلاف جنگ جهانی اول رضایت از جنگ نشان داده نمی‌شود اما تحریکات جنگی رسمی دولتی در گسترش عصبیت و جنگ، کشتن هزاران انسان بیگناه و اقرار علنی به باندبازی در مناسبات بین‌المللی تنها با مقاومت‌های عمومی بسیار ناچیزی روبرو می‌شوند.

## دولت آلمان خواهان نقش قدرت جهانی است

در اتحادیه اروپا بودجه تسلیحاتی و صادرات تسلیحاتی مجددا گسترش یافته اند. مجموعه صنایع نظامی قدرت سیاسی تعیین کننده ای را دارا می باشند. اتحادیه اروپا و ژاپن بعنوان شریک جوان آمریکا نقش بازی می کنند اما منافع شخصی خودشان را هم همواره در بخش های اقتصادی، مواد اولیه، بازارها، مناطق تحت نفوذ، راه های تجارت و همچنین در بخش نظامی ( همانطوری که در زمان جنگ با یوگسلاوی خود را نشان داد) دنبال می کنند.

اتحادیه اروپا کشورهای عضو خویش را به نظامیگری های مجدد موظف می سازد. در این مسیر یک ارتش اروپائی حملاتی ( متشکل از کشورهای عضو) تدارک داده می شود. هلموت کهل صدراعظم اسبق آلمان اعلام نمود که آلمان باید در آینده علنا از خواست خود بعنوان قدرت جهانی دفاع نماید و باید این خواست را گسترش دهد. گرهارد شورویدر هم این مسئله را در ارتش جای انداخت. ارتش آلمان در جهت یک ارتش تهاجمی مسلح می گردد و در این رابطه در افغانستان تجربیاتی کسب می کند. سیاست نظامی آمریکا و ناتو هدفشان حمله به قدرت های اتمی روسیه و چین نیست و حتی سیاست محاصره نظامی این دو قدرت را هم ندارند بلکه خطر یک جنگ بزرگ جدید روزبروز بیشتر می شود. گسترش این خطرکه طبقه سرمایه داران بعنوان راه خروج از یک دپرسیون پایدار بزرگ در اقتصاد مجددا چون سال های 90 قرن 19 و سال های 30 قرن بیستم راه جنگ افزارهای پیشرفته را برای رونق اقتصادی و افزایش سرمایه پیشه کنند. ( منظور براه انداختن یک جنگ جهانی است)

چپ های ضد سرمایه داری باید از این خطرها نام ببرند و در مقابل تحریکات جنگی ملی و بین المللی بپا خیزند و بر علیه سیاست جنگ طلبی خود را تجهیز و سازماندهی نمایند. چرا چپ های آلمان ( این مسئله به پیش نویس برنامه فوق هم بر می گردد) خواهان این نباشند که نه تنها در افغانستان بلکه کلا تمامی عملیات های نظامی ارتش آلمان در خارج از آلمان متوقف گردد؟. چرا ما تنها شعار انحلال ناتو را بدهیم و خواهان این نباشیم که بعنوان اولین قدم در این راه آلمان اولین کشوری باشد که از ناتو بیرون بیاید؟ و آیا برای باج دادن به سیاست موجود کسی جرئت نمی کند خواهان این باشد که در کل صادرات تسلیحاتی آلمان متوقف گردد؟

جامعه آلمان جامعه ای طبقاتی است. ارزیابی در پیش نویس برنامه

مبنی بر تقسیم نابرابر رو برشد درآمدها و دارائی ها تصویر تنها یکی از فرم های ظهور این جامعه طبقاتی است: تقسیم نابرابر درآمدها و دارائی ها اساسا بدنبال انشعاب طبقاتی در اقتصاد اجتماعی رخ می دهد انشعاب به طبقه مالک تنها نیروی کار و طبقه مالک سرمایه - منظور نیروی کار کارگر و سرمایه سرمایه دار - ( کارل مارکس، کتاب سرمایه، باند سوم)

بعد از بیش از چهار دهه تلاش برای سوسیالیسم در شرق آلمان در نهایت شرق به غرب آلمان پیوست و این مسئله با خود انشعابی منطقه ای را به همراه آورد. پوشش گسترده صنایع در شرق و آکسیون های تلافی جویانه با انگیزه سیاسی و کارزارهای متعدد برای تبهکارسازی جامعه آلمان شرقی دراصل پیشگیری هائی بود بر علیه خشم فروخورده سرمایه داری در بحران اقتصادی جهانی. در کنار این مسئله با کارزارهای بر علیه دیکتاتوری می بایست خاطرات و تجربیات مثبت هم از کله های مردم آلمان شرقی بکلی پاک گردد.

خصوصی سازی کارخانه جات و ثروت های مردمی، به عهده گرفتن امورات مالی و بدهی های قدیمی از سوی بانک ها و بیمه های آلمان غربی، بیرون راندن صدها هزار انسان از خانه ها و آپارتمان های دولتی و تصرف زمین های اصلاحات ارضی در واقع بزرگترین غارت غیر نظامی تاریخ آلمان بود.

بسیاری از مردم آلمان شرقی با داشتن تجربه در باره دو سیستم اجتماعی امروز تصویر دیگری از سوسیالیسم و همچنین نگاهی بسیار انتقادی به دولت، دمکراسی و رهبریت سرمایه در آلمان را دارند به ساختارهای استبدادی و عدم وجود دمکراسی در سیستم سیاسی آلمان شرقی انتقاد می نمایند - آنچه درخاطره ها مانده است غالبا خاطره یک جامعه هم بسته و سیستم ارزشی بشردوستانه مستقل به انضمام تفاهم برای تاریخ مبارزه در راه جامعه ای بهتر است - . درصد بسیار بالائی از مردم چه در شرق و غرب آلمان ایده سوسیال دمکراسی را ترجیح می دهند. در واقع تلاش های سوسیالیستی در آلمان شرقی این شهامت را به جامعه کنونی می دهد تا معیار های سوسیالیستی را ایجاد نماید.

## نقش محوری پرولتاریا

بررسی های طبقاتی بعنوان تعیین کننده فاکتور ذهنی تغییرات پیشرو اجتماعی، مهمترین وجه بررسی چگونگی و امکانات دستیابی به یک

سیاست ضد کاپیتالیستی است. بعد از 20 سال اتحاد دو آلمان جبهه های سیاسی با توجه به اشکال ظهورشان دیگر بر مبنی شرق و غرب آلمان حرکت نمی کنند بلکه حرکت آنها میان بالا و پائین جامعه است و انشعاب ملی میان ثروت و فقر روز بروز عمیق تر گشته است. در آلمان هم جریان خون سرمایه بمانند زیر در حرکت است:

در ابتدا کارگر مزدبگیر بعنوان مالک نیروی کار قرار دارد. کسی که نیروی کارش را به مالک سرمایه می فروشد و یا اجاره می دهد تا بدین طریق بتواند زندگی کند. در مقابل آنها سرمایه دار قرار گرفته است. کسی که صاحب ابزار تولید است و تولید را سازماندهی می کند و محصول تولید را از آن خود می سازد. در پایان این روند کارگر مزد بگیر در همانجائی قرار دارد که در آغاز روند تولید قرار داشت: بعنوان مالک تنها نیروی کارش. اما سرمایه دار ثروتمند تر گشته است. این پروسه همواره خود را تکرار می کند. همانگونه که سرمایه مورد استفاده قرار گرفته باز تولید می شود، مناسبات میان کسانی که کار می کنند و کسانی که محصول کار را از آن خود می سازند هم باز تولید می شود. مهمترین نقطه شروع آگاهی طبقاتی مزدبگیران این شناخت است که آنها (کارگران) ثروت های اجتماعی را خلق می کنند که دیگران آن ثروت ها را از آن خویش می سازند.

در مقابل کارگران طبقه ای از سرمایه داران با قشری کوچک از آقایان کنسرن ها و بخش های عظیم مالی در نوک هرم آنان قرار گرفته اند. به همراه اینان رهبران اتحادیه شرکت ها، مدیران نوک هرم اقتصاد و دولت و پرسنل بالای احزاب طرفدار همه و همه قدرت برگزیده رهبری کننده را تشکیل می دهند. سیاست دولت از سوی این قدرت برگزیده تعیین می گردد. از یک جامعه دمکراتیک که همین اخیرا طبق تحلیل پیش نویس برنامه ( حزب چپ) توسط سرمایه داری بازار های مالی در بحران فرو رفته است نمی توان صحبتی نمود زیرا که دمکراسی در یک روند طولانی دگرگونی بعنوان شکل سیاسی رهبریت این قدرت های برگزیده تثبیت گشته است.

### مبارزه هر دو طبقه پایه ای

در میان این دو طبقه پایه ای جامعه سرمایه داری همچنین دو گروه بزرگ هم وجود دارند که مشخصه مشترکشان این است که مقامی مابین کار و سرمایه دارند. آنها در واقع شرکای هم پیمان پتانسیلی یک طبقه کارگر تجهیز شده اند. از یک سو اقشار میانی صاحب حرفه قرار دارند که هی کوچکتر شده اند. به این مفهوم که خرده بورژوازی سنتی در بعد گسترده ای از بین رفته است. از طرفی هم شرکت های خرد در

واقع در خدمت کارخانه ها و صنایع بزرگ و طایف خدماتی و تهیه پرسنل و حمل و نقل و... را انجام می دهند. شمار ثبت شده انسانی که بشکل آزاد بدون کارگر و خدمه کار خرد تولیدی انجام می دهند و به طبقه وابسته به کار تعلق دارند، افزایش یافته است. طبقه کارگران زراعی به عنوان گروه بزرگ اجتماعی از بین رفته است و کارگران بخش زراعی به طبقه کارگر تعلق دارند.

از سوی دیگر بخش بسیار بزرگی شاغل و پرسنل مدیریت متوسط در بخش اقتصاد و بخش دولتی بکار مشغولند که روز بروز گسترده تر می شوند. اینها هم به اقشار میانی تعلق دارند. منافع این قشر دوگانه است از طرفی وابسته به شغل داده شده از سوی سرمایه می باشند و از طرف دیگر در برابر مزد بگیران به شکل های متفاوت از منافع سرمایه دفاع می نمایند.

در تاریخ آلمان در مبارزه دو طبقه اصلی جامعه سرمایه داری تضاد های بسیار و جهت های مخالف بسیار وجود داشته است. تغییرات ساختاری بسیار عمیق، نقاط اوج سازماندهی های سیاسی و مبارزات طبقاتی، موفقیت های بزرگ و شکست های تلخ. از جمله شکست ها می توانیم از انقلاب 1918/19 نام ببریم ( همان کاری که پیش نویس برنامه کرده است) که با کمک رهبریت سوسیال دمکراسی به شکست کشانده شد.

در مبارزه طبقه مزدبگیر بعنوان طبقه ای برای خود بر علیه سرمایه افت و خیزهایی وجود داشت. همچنین بر روی خاک آلمان، آلمان شرقی هم وجود داشت که تلاش می کرد تحت شرایط بسیار دشوار تاریخی جامعه ای نو خارج از سرمایه داری به وجود آورد. نتیجه این مبارزات بعنوان خاطرات مانا در خودآگاهی روزمره مردم جای نگرفته و این تجربیات مهم به لحاظ برنامه ای از مفهوم مهمی برخوردار نشدند.

حرکت جنبش کارگری بر بستر مارکسیستی یعنی خیزش سوسیال دمکرات ها و اتحادیه های کارگری در امپراطوری آلمان پیامد تائید مجموعه فراکسیون سوسیال دمکرات مجلس آلمان از قروض جنگی 1914 بود. انقلاب سوسیالیستی نوامبر 1918 با کشتن رهبرش و با توافق طبقاتی در اساسنامه وایمار به پایان رسید. ( اساسنامه ای که در 31 جولای 1919 در وایمار تصویب گردید)

تاریخ کوتاه جمهوری وایمار با موفقیت های سیاسی اجتماعی در مبارزه طبقاتی و توسعه یک جنبش کارگری مبارز و جنگنده و از سوی دیگر با زیر پا گذاشتن قانون اساسی و سازماندهی پهنه جامعه برای

اهداف ارتجائی و ضد بشری وانشعاب سیاسی فاجعه بار درون جنبش کارگری همراه بود. ناتوانی احزاب کارگری سوسیال دمکرات آلمان و حزب کمونیست آلمان که نتوانستند از انتقال قدرت توسط سرمایه بزرگ به فاشیسم نازی با تمامی پیامدهای وحشتناکش جلوگیری کنند، تا به امروز هم بعنوان اخطار برای اتحاد عمل با آنها می باشد.

در تاریخ بعد از جنگ یعنی بعد از 1945 مرزهایی میان سیستم جهانی سرمایه داری و تمامی آن کشورهایی که به خود اجازه داده بودند از این سیستم جهانی خارج شوند از وسط آلمان کشیده شد. در آلمان یک رفاه اجتماعی نتیجه توافق طبقاتی به وجود آمد. سرمایه تحت شرایط سیستم مقابله و فوردیسم بدون آکسیون های بزرگ مبارزاتی طبقه کارگر آماده دادن مقدار بالائی امتیازات اجتماعی و حقوق کارگری شد.

### ارزیابی تجربه های تاریخی

در آلمان شرقی تحت تاثیر وضعیت تاریخی کاملاً پیچیده اولین دولت طبقه کارگر بر روی خاک آلمان به وجود آمد. با تاریخی پر از موفقیت و شکست. تمرکز تصمیمات اقتصادی، شکل بوروکراسی طراحی و مدیریت اقتصاد مردمی و همچنین محدودیت های گسترده برای حرفه آزاد تولیدی - در پیش نویس برنامه چنین آمده است - به طور دراز مدت منجر به عقب ماندگی در ابداع - و قدرت عمل و کارآئی شد.

شکست در تلاش برای پیاده کردن سوسیالیسم در آلمان شرقی در اساس شکست در ناحیه اقتصادی بود. سیستم مدیریت بوروکراتیک نمی توانست برای همیشه در سیستم رقابت پایداری کند. آنها موفق نشدند یک مدل دمکراسی برتر از دمکراسی بورژوازی خلق کنند. اگر که بعنوان مقیاس دمکراسی، خودمختاری فردی و جمعی انسانها را که از مناسبات موجود اجتماعی برگرفته شده است را بفهمیم ( اوه جنز هویر) در این صورت موفقیت هائی وجود داشت. اما هم چنین عقب گردهائی هم وجود داشت که از همه مهمتر این عقب گرد در رابطه با حقوق پایه ای سیاسی به چشم می خورد. بررسی تاریخ آلمان شرقی و بررسی این تجربیات و نقاط ضعف ها و قوت ها توسط سوسیالیست ها و کمونیست ها بسیار از اهمیت برخوردار است.

تاریخ مبارزات طبقاتی در آلمان سرمایه داری بما یک سری از شناخت ها را منتقل می نماید که برای آموزش جدید سیاسی طبقاتی از اهمیت فراوان برخوردار است.

هیچ چیزی به اندازه تاکتیک چپ ها مبنی بر تطابق سیاسی و اجتماعی و شرکت بخشی از چپ ها در جبهه دولت نمی تواند به فلج شدن خواست مبارزاتی کارگران بیانجامد.

در زمان های نام برده بحران های شیوه تولید سرمایه داری خطر سیاسی شدن کارگران بر بستر روسی و بستر فاشیستی رشد نمود. ( کارگرانی که به سیاست روزمره این بسترها توجه داشتند). تجهیز عمومی ضد فاشیستی و حتی بیشتر از این نمایندگی آشکار منافع کارگران توسط چپ های ضد سرمایه داری اهمیت زیاد پیدا می کند. ولفگانگ آبندروت می گوید: " برعلیه یک جنبش عمومی فاشیستی تنها حضور مصمم و قدرتمند طبقه کارگر کمک می کند... بطوری که آن بخشی از کارگران که در یاس خود به فاشیست ها متمایل می شوند و روی می آورند، به لحاظ سیاسی به طبقه کارگر وابسته می شوند و طبقه کارگر خود را به یک بدیل موثر بر علیه رهبریت سرمایه داری منوپل تبدیل می سازد".

اشکال سازماندهی، احزاب و اتحادیه های کارگری، که طبقه کارگر در راه مبارزه برای رسیدن به آزادیش توسعه می دهد تنها شکل های معمولی از بسیج و نمایندگی از منافع نخواهد بود. در قطعنامه مجلس سوسیال دمکرات های درسدنر سال 1903 آمده است: " آنها زندگی خاص خود را می کنند و در این تلاش می باشند تا بر بستر منافع خودشان و همچنین منافع اقشار اجتماعی موجود بجای بدست آوردن قدرت سیاسی از طریق از سر گذاردن مخالفین ما، سیاستی مبنی بر کنار آمدن با نظم موجود را جایگزین نمایند".

تجربیات تاریخی همچنین به ما یاد می دهند که در مبارزات سیاسی طبقه کارگر اشکال خود گردانی وجود دارند که همزمان می توانند ارگان های مبارزاتی و جوانه های یک ساختار قدرتی آلترناتیو باشند. وجود و گسترش و مرکزیت چنین شوراهائی و یا بهتر بگوئیم ساختارهای خودگردان شورا مانندی ابزاری هستند که باعث فروپاشی رهبریت سرمایه داری و قدرت دولتی بورژوازی می شوند ( آگوست تال هایمر) و پیش شرط های مهمی هستند برای اینکه طبقه کارگر در یک موقعیت انقلابی قدرت سیاسی را فتح نماید.

ملاحظات:

با برنامه گولدسبرگ تصویب شده در 15 نوامبر 1959 حزب سوسیال دمکراسی آلمان جدائی کامل از مارکسیست را باعث شد. کاراکتر اصلی این تغییر برنامه ای یک تفاهم سوسیالیستی لیبرالی - حقوق بشری و خواست داشتن " حزب مردمی" که در برابر طبقات خنثی عمل می کند،



یادداشت های فوق در ماه نوامبر امسال از سوی انتشارات پاد برگ  
کامن علنی خواهد شد. برای سفارش به آدرس زیر توجه شود:  
pad-Verlag@gmx.net

## کنفرانس سران ناتو در پرتقال

فراخوان احزاب، سازمانها، نهادها و جمعیت های پرتغالی  
پنجشنبه ۶ آبان ۱۳۸۹ - ۲۸ اکتبر ۲۰۱۰  
برگردان ناهید جعفرپور

1. همانطور که اعلام شده در ماه نوامبر امسال کشور پرتقال محل  
نمایش کنفرانس سران کشور - و دولت های عضو ناتو است. شرکت  
کنندگان در کنفرانس در باره تم های متفاوت بخصوص گسترش و تقویت  
جنگ در افغانستان و پاکستان با تعریف جدید از طرح استراتژیک  
اتحادیه یعنی چشم انداز رشد درجه عملیات در این دو کشور با هم به  
شور می پردازند.

2. ناتو به عنوان اتحاد نظامی تهاجمی که از اتحاد 28 کشور  
اروپائی و آمریکا شمالی به وجود آمده است، ابزاری است برای این  
هدف که قدرت نظامی آمریکا را گسترش دهد و از همه مهمتر منافع  
آمریکا را تامین نماید. تاسیس ناتو در سال 1949 کمی بعد از پایان  
جنگ جهانی دوم و 6 سال قبل از ایجاد پیمان ورشو در واقع مشخص گر  
آغاز جنگ سرد است و بیانگر تبعیت کشورهای اروپای غربی از منافع  
استراتژیک آمریکاست.

3. ناتو جهان را بعنوان گروگان رقابت های تسلیحاتی و تهدید از  
طریق جنگ و ترور اتمی نموده است. برنامه ناتو (دکترین اش) در  
آغاز بعنوان برنامه ای " تدافعی" بود. اما از سال 1991 یعنی  
پایان بلوک شرق و پیمان ورشو برنامه اش را با این توجیح که می  
خواهد " امنیت جهانی" را تامین کند به برنامه ای تهاجمی تبدیل  
نمود. از این زمان به بعد ناتو علنا سازمانی تهاجمی است که حقوق  
ملت ها را زیر پای می گذارد و بر علیه خود مختاری و حق تعیین  
سرنوشت ملت ها حرکت می نماید.

4. در آخرین دهه قرن بیستم ناتو خود را بعنوان یک ساختار جهانی

قدرتمند توسعه داد و در منشورش با تاکید بر توجیحاتی چون مثلا " مبارزه بر علیه ترور" و "حملات تهاجمی برای دفاع از حقوق بشر" در حقیقت نقش پلیس جهانی را بعهده گرفت. تنها زمانی که ملت های جهان انحلالش را با آغوش گرم پذیرا شدند، در این زمان ناتو اهداف جدیدی را برنامه ریزی کرد و تعداد کشورهای عضو و قدرت های تهاجمی اش را افزایش داد و به مرزهای روسیه و چین نزدیک شد. حضور جهانی اش از طریق خلق یک شبکه جدید نظامی - و پایگاه های فرماندهی و همکاری های مشترک گسترش داد. شبکه ای که از آتلانتیک جنوبی شروع می شود و از آفریقا می گذرد و تا اقیانوس هند پیشرفت می نماید.

5. اولین جنگ های ناتو در سال های 1991 بر علیه یوگسلاوی و 2001 بر علیه افغانستان و دست آخر همچنین بروی خاک پاکستان انجام پذیرفت. این تهدیدات پیامدهای ویرانگری را بدنبال داشت: ناتو مسئول انهدام مجموعه ای از کشورها و همچنین ذخایر و از بین رفتن تعداد بیشماری زندگی انسانی است.

6. ناتو بر بستر اصطلاحاً " اشتراک مساعی اتلانتیکی" خواهان رشد نظامیگری اروپائی است. بعد از اتحاد دو آلمان در سال 1990 آلمان ظرفیت نظامی اش را سازماندهی مجدد نمود و بالا برد و شروع نمود با میسیون های مسلحانه خارج از آلمان همکاری نمودن. 12 کشور اروپا شرقی در اتحادیه پذیرفته شدند و از سوی اتحادیه کاملاً مسلح به تسلیحات مدرن جنگی شدند.

7. اتحادیه اروپا به یک ستون اروپائی ناتو تغییر نمود و با این توجیح که " توانائی هایش را در بخش های امنیت و دفاع" قوی سازد با پیمان لیزابون کشورهای اروپائی را در ساختارهای نظامی و سیاسی که ناتو به پیش می برد جذب و وابسته کرد و با هماهنگی آمریکا کمک های بسیار به آکسیون های ناتو نمود.

8. کشورهایی که دولت هایشان از سوی طرفداران منافع آمریکا و شرکای اروپائی اش اداره می شوند، موظفند در عملیات ناتو شرکت نمایند. به این صورت که به لحاظ سیاسی و تبلیغاتی و دیپلماسی و لوژیستیکی از آنها پشتیبانی کنند و یا در مانور ها و حملات نظامی موثر باشند. از آنها خواسته می شود که بجای اینکه سطح زندگی و امنیت مردمشان را بالا برند، پول های کلان برای ارتش و ماشین های جنگی سرمایه گذاری نمایند. همزمان این دولت ها شریک از بین بردن حقوق ملت ها می شوند.

9. دولت های پرتغالی به هیچ وجه استثنا نیستند. پرتقال که بخاطر رژیم فاشیستی آنزمانش از اعضای بنیانگذار ناتو شد، بیش از 60 سال است که وابسته به این اتحادیه و منافع آمریکا و قدرت های بزرگ اروپائی است. وظایف پرتقال از زمان تاسیس ناتو پشتیبانی سیاسی و

پشتیبانی از فعالیت های ناتو چون جنگ های تهاجمی همین سال های اخیر و همچنین در اختیار قرار دادن تاسیسات نظامی و پادگان هایش بر روی خاک پرتقال و باز نمودن فضای هوائیش برای میسیون های ناتو است. تمامی این اقدامات دولت پرتقال به هیچ وجه در باره اش با مردم پرتقال صحبت و تعیین تکلیف نگشته است.

10. دولت کنونی پرتقال بمانند تمامی دولت های ماقبل خودش در پرتقال در حالیکه تعدیل خدمات اجتماعی مورد نیاز مردم را با بحران اقتصادی توجیح می کند همواره پول های کلان به کاسه ناتو برای آمادگی این قاره در جهت ماجراجویی های نظامی می ریزد.

11. از بین بردن حقوق ملت ها و جنایت های جنگی با تبلیغات و دروغ ها لاپوشانی می گردند. افکار عمومی بطوری قصدا و سیستماتیک از طریق تکرار برهان هائی که گمراه کننده می باشند و از نوک قلم قدرت های بزرگ تراوش شده اند اما در کشورهای جهان بنام " منافع بین المللی" به مردم فروخته می شوند، گمراه می گردند.

12. خدمتگزاری ماموران پرتقالی ناتو مخالف حقوق پایه ای منشور سازمان ملل متحد است ( منشوری که از سوی پرتقال هم امضا گشته است) و همچنین در قانون اساسی پرتقال آمده است که: خودمختاری، استقلال، عدم دخالت، ممنوعیت جنگ های تهاجمی، راه حل های صلح آمیز برای حل اختلافات و برابری داوطلبانه دولت ها، از بین بردن امپریالیسم، استعمارگری و هر گونه شکلی از جنگ و عصبیت، سلطه یا استثمار.

13. به همین دلائل ذکر شده ما بر این نظر هستیم که کنفرانس سران ناتو در اینجا مورد استقبال و تائید قرار ندارد. برگزاری این کنفرانس در پرتقال به مفهوم شرکت پرتقال در مقاصد نظامی این اتحادیه است. مقاصدی که تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی است. از این روی ما از سازمانهای متفاوت جامعه پرتقال و تمامی آنهائی که برای صلح قدم برمی دارند، شهروندانی که در این کارزار شریک می شوند تا:

/ مقاومت مردم پرتقال را بر علیه اجرای کنفرانس سران ناتو و مقاصد جنگ جویانه آنها بیان نمایند

/ از دولت پرتقال خواهان کناره گیری ارتش پرتقال از میسیون نظامی ناتو باشند

/ خواهان بستن پایگاه های نظامی ناتو بر روی خاک پرتقال باشند

/ خواهان انحلال ناتو شوند

/ خواهان خلع تسلیحاتی و از بین بردن تسلیحات اتمی و کشتار جمعی باشند

/ از دولت پرتقال خواستار رعایت منشور سازمان ملل و اجرای قانون

اساسی پرتقال و توجه و احترام به حقوق ملت ها ، حق تعیین سرنوشت  
ملل باشد

Formularende

Formularbeginn

سازمان، نهاد، جمعیت های زیر از این بیانیه پشتیبانی نموده اند:

Formularende

A Voz do Operário

Arruaça – Associação Juvenil

Associação Água Pública

Associação Cultural Recreativa Vale de Estacas

Associação das Colectividades do Concelho de Lisboa

Associação das Colectividades do Concelho de Loures

Associação das Colectividades do Concelho do Seixal

Associação de Agricultores do Distrito de Lisboa

Associação de Amizade Portugal-Cuba

Associação de Estudantes da Escola Secundária Dr. José Afonso

– Seixal

Associação de Estudantes da Escola Secundária Emídio Navarro

Associação de Estudantes da Escola Secundária Gil Vicente

Associação de Estudantes da Escola Superior de Arte e Design –

Caldas da Rainha

Associação de Reencontro dos Emigrantes

Associação de Solidariedade com o País Basco

Associação dos Inquilinos Lisbonenses

Associação Iniciativa Jovem

Associação Portuguesa de Amizade e Cooperação Iúri Gagarin

Associação Recreativa e Cultural de Músicos

Casa do Alentejo

Centro de Apoio a Idosos de Moreanes

Clube Desportivo “Os Águias” de Alpiarça

Clube Estefânia

Clube Recreativo União Raposense

Colectivo Mumia Abu-Jamal

Colectivo Socialismo Revolucionário

Comissão de Moradores do Alto Seixalinho

Comité Nacional Preparatório português do 17º Festival Mundial  
da Juventude e dos Estudantes  
Confederação Geral dos Trabalhadores Portugueses –  
Intersindical Nacional  
Confederação Nacional da Agricultura  
Confederação Nacional de Reformados Pensionistas e Idosos  
Confederação Portuguesa das Colectividades de Cultura, Recreio  
e Desporto  
Confederação Portuguesa de Quadros Técnicos e Científicos  
Conselho Português para a Paz e Cooperação  
Coordenadora das Comissões de Trabalhadores da Região de  
Lisboa  
Direcção Regional de Setúbal do Sindicato Nacional dos  
Trabalhadores da Administração Local  
Ecolojovem – Os Verdes  
Escola de Mulheres – Oficina de Teatro  
Escolas do Desportivo da Cova da Piedade  
Escutismo Alternativo  
Federação dos Sindicatos da Agricultura, Alimentação, Bebidas,  
Hotelaria e Turismo de Portugal  
Federação Intersindical das Indústrias Metalúrgica, Química,  
Farmacêutica, Eléctrica, Energia e Minas  
Federação Nacional dos Professores  
Federação Nacional dos Sindicatos da Função Pública  
Federação Portuguesa dos Sindicatos da Construção, Cerâmica e  
Vidro  
Frente Anti-Racista  
Grupo Desportivo Recreativo das Figueiras  
Grupo Recreativo Apelaçenense  
Grupo Sportivo Adicense  
Grupo União Lebrense  
Inter-Reformados  
Interjovem  
Juventude Comunista Portuguesa  
Liga dos Amigos da Mina de São Domingos  
Movimento de Utentes dos Serviços Públicos  
Movimento Democrático de Mulheres

Os Penicheiros  
Os Pioneiros de Portugal  
Partido Comunista Português  
Partido Ecologista "Os Verdes"  
Partido Humanista  
Planeta Azul – Associação Ecológica Alternativa  
Política Operária  
Projecto Ruído – Associação Juvenil  
Sindicato da Cerâmica do Sul  
Sindicato das Indústrias Electricas do Sul  
Sindicato dos Enfermeiros Portugueses Direcção Regional de  
Coimbra  
Sindicato dos Metalúrgicos de Lisboa, Leiria, Santarém e  
Castelo Branco  
Sindicato dos Professores da Região Centro  
Sindicato dos Trabalhadores Civis das Forças Armadas,  
Estabelecimentos Fabris e Empresas de Defesa  
Sindicato dos Trabalhadores da Aviação e Aeroportos  
Sindicato dos Trabalhadores da Função Pública do Sul e Açores  
Sindicato dos Trabalhadores da Indústria de Hotelaria,  
Turismo, Restaurantes e Similares do Norte  
Sindicato dos Trabalhadores da Indústria Vidreira  
Sindicato dos Trabalhadores da Pesca do Sul  
Sindicato dos Trabalhadores da Química, Farmacêutica, Petróleo  
e Gás do Centro, Sul e Ilhas  
Sindicato dos Trabalhadores das Indústrias de Celulose,  
Papel, Gráfica e Imprensa  
Sindicato dos Trabalhadores de Transportes Rodoviários e  
Urbanos de Portugal  
Sindicato dos Trabalhadores do Comércio, Escritórios e  
Serviços de Portugal  
Sindicato dos Trabalhadores do Município de Lisboa  
Sindicato dos Trabalhadores do Sector Têxtil da Beira Baixa  
Sindicato dos Trabalhadores dos Têxteis, Lanifícios,  
Vestuário, Calçado e Cortumes do Sul  
Sindicato dos Trabalhadores na Indústria de Hotelaria,  
Turismo, Restaurantes e Similares do Sul

Sindicato Nacional dos Trabalhadores da Administração Local  
Sindicato Nacional dos Trabalhadores da Agricultura e das  
Indústrias de Alimentação, Bebidas e Tabacos  
Sindicato Nacional dos Trabalhadores do Sector Ferroviário  
Sindicato Nacional dos Trabalhadores dos Correios e  
Telecomunicações  
Sociedade Filarmónica União Piedense  
Teatro Fórum de Moura  
Trevim Cooperativa Editora e de promoção Cultural  
Tribunal Iraque (Audiência Portuguesa do Tribunal Mundial  
sobre o Iraque)  
União de Resistentes Antifascistas Portugueses  
União dos Sindicatos de Aveiro  
União dos Sindicatos de Braga  
União dos Sindicatos de Castelo Branco  
União dos Sindicatos de Lisboa  
União dos Sindicatos de Santarém  
União dos Sindicatos de Setúbal  
União dos Sindicatos do Algarve  
União dos Sindicatos do Distrito de Beja  
União dos Sindicatos do Norte Alentejano  
União dos Sindicatos do Porto  
União Local de Sindicatos de Sines, Santiago do Cacém,  
Grandola e Alcácer do Sal  
Universidade Popular do Porto

---

## شارل فولار: کارگر مبارز صنعت نفت فرانسه

پنجشنبه ۶ آبان ۱۳۸۹ - ۲۸ اکتبر ۲۰۱۰  
شهراد سردی  
شارل فولار (سندیکاهای Charles Foulard) کارگری 53 ساله است که در

شرکت عظیم نفت فرانسه توتال (TOTAL) کار می کند (شرکت توتال با سود خالص 15 میلیارد یورو در سال، زبان زد عام و خاص می باشد). شارل فولار، دبیر مسوول شاخه ی F N I C – C G T (فدراسیون شیمی) است که بخش صنایع نفت نیز شامل آن می شود.

خط مشی رادیکال وی با خط مشی و گرایش رفرمیستی برنار تیبو (Bernard Thibault) رهبر فعلی C G T ناهمخوان است. وی با هیکلی تنومند، گرایش چپ رادیکال و بیانی بی واهمه نه تنها دولتمردان فرانسه بلکه حتی بعضی از کارگران دیگر فرانسه را به عکس العمل و زبانی انتقادی واداشته است. یکی از نمایندگان سندیکاهای شرکت کننده در اعتصابات اخیر پالایشگاه های فرانسه در مورد وی می گوید: " برای شارلی - رفقای او را شارلی صدا می زنند - مبارزه هدف است حتی اگر سر کارگران به سنگ بخورد. " شارل فولار، اهل معامله نیست و رک و راست حرف اش را می زند. بهمین جهت برای رؤسای توتال، وی دشمنی اصلی محسوب می شود. از ابتدای اعتراضات میلیونی مردم فرانسه علیه قانون بازنشستگی، عملیات محاصره و متوقف کردن پالایشگاه های تصفیه و صدور نفت فرانسه به عهده وی بوده است. برای او عمل فلج کردن صنعت نفت فرانسه " از هم اکنون یک پیروزی بزرگ است."

شارلی می گوید: " از مه 1968 تاکنون چنین اعتصاباتى هرگز دیده نشده است". وی روزها و شبها، در سرما و زیر فشار پلیس فرانسه با خواندن سرود انترناسیونال همراه با دیگر کارگران، در ورودی پالایشگاه "گران پوی" (Grand - puits) را مسدود کرده اند. شارل فولار معتقد است که جنبش اجتماعی اخیر جنبشی سیاسی است. او می گوید: " زمان آن فرا رسیده است که با تداوم مبارزه علیه قانون جدید بازنشستگی به جنبش اخیر سرعت بیشتری ببخشیم ". در هفته ی گذشته زمانی که فرماندار منطقه پالایشگاه دُنژ (Donges) رسماً دستور داد که تعدادی کارگر باید اجباراً " به کار پرداخته و گرنه همچون قوانین اضطراری زمان جنگ، 5 سال حبس منتظر آنهاست) قانون réquisitionner)، فریاد کارگران در سراسر فرانسه، خواب از چشمان کسانی که به دموکراسی فرانسه توهم داشتند، پراند. حتی دادگاه فرانسه روز بعد به نفع کارگران رأی داد و عمل فرمانداری را غیر قانونی و مخالف حق اعتصاب آنها ارزیابی کرد. در این روز کارگران صنعت نفت فرانسه با عملی سمبولیک با انداختن تابوتی در آتش بنام روز مرگ دموکراسی و حق اعتصاب و زیر پا گذاشتن قانون اساسی فرانسه به جهانیان اعلام کردند که دولت سرمایه داری هرگاه



خود را در معرض خطر احساس کند، حتی به قانون اساسی و تصمیمات قضائی نیز اعتنائی نمی کند. شارل فولار از مردان فولادین طبقه ی کارگر فرانسه در برابر دوربین های تلویزیون گفت: “این عمل دولت فرانسه la réquisition نیست بلکه la rafle است ” یعنی همان دستگیری جمعی غیر نظامی ها و به کار اجباری جمعی واداشتن آنها که دولت فاشیست هیتلرمبتکر و مجری آن بود.

مبارزات طبقات در سالهای 1848,1850 ، کمون پاریس در سال 1871، جبهه خلق (Le front populaire) در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم، رویدادهای مه 1968، جنبش اجتماعی 1995 و اعتصابات و تظاهرات ده سال اخیر در فرانسه حاکی از وجود و حتی تشدید مبارزات طبقات در فرانسه است. سرنوشت جنبش دوهفته ی اخیر فرانسه، با شکست یا پیروزی آن، به وضوح یادآور این واقعیت است که در عرصه ی اجتماعی و سیاسی هنوز طبقه کارگر، رهبر مبارزات طبقات اجتماعی است و نقش تعیین کننده ی آن در جنبش های اجتماعی غیر قابل اغماض است. تغییرات کمی و کیفی طبقه کارگر به اشکال متنوع دولت های سرمایه داری و میزان رشد و یا عقب ماندگی دمکراسی های منتج از آن، واقعیت تقابل و تضاد دنیای کار و دنیای سرمایه را خنثی نکرده است.

آری هم چنان حق با مارکس است.

25 اکتبر 2010

---

## قدرت های منهدم کننده ی افسار گسیخته

